



((حق الناس))، حقوق جهانی اسلام
(ادعای جهانی بودن اعلامیه حقوق بشر)

• دکتر سید علی قادری

S.ghaderiali@gmail.com

چکیده

طرح مقاله حاضر در این شماره که توسط مولف تهیه و در موسسه شرق شناسی هامبورگ قرائت گردیده است می‌تواند بستری جهت نشر نگاه‌های متکثر و متنوع از مناظر مختلف به لایه‌های پنهان و آشکار کلید واژه «حقوق بشر» ایجاد کرده و مخاطبین خاص و صاحب‌نظران اهل فن را به چالش کشیده و آرائی علمی و تخصصی را به دنبال داشته باشد، رهیافتی که دستمایه آن می‌تواند به غنی‌تر شدن مباحث مربوط به حقوق بشر بیانجامد. چرا که به نظر مولف، گرچه اکثریت روشن‌فکران و دولت‌مردان در بیشتر جوامع به رغم آن‌که نمی‌توانند مبانی آن را با مغالطه‌ای که در کلید واژه آن اتفاق افتاده با مبانی اعتقادی خود به طور کامل منطبق سازند اما بنا بر مصالحی پاره کردن آن به مصلحت نمی‌باشد و اساساً نمی‌توان به آن بی‌اعتنا بود و به طور کامل بی‌خاصیتش انگاشت، اما باید توجه داشت که نمی‌توان آن را به تمامی اجرایش کرد که به تمامی اجراشدنی نیست و نه می‌توان به تمامی اجرایش نکرد و به تمام بندهای آن معترض بود.

کلمات کلیدی: حقوق بشر، توافق بین الدول، اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق مردم، حقوق هم‌نوعان (انسان/ بشر/ آدم و بنی آدم)

● مقدمه

نتایج بحث باید به نحوی در عنوان منعکس باشد، اما بدان جهت که نتایج بحثم در عنوان نگنجد به خلاف رسم و عادت آن را در ابتدای آورم تا در طول بحث مخاطب بداند چه چیز را تعقیب می‌کند و بدان سبب که بحثم پختگی کافی را ندارد یا در نحوه گفتن، خود پخته نیستم دامنه آن کمی وسعت یافته و برای آن که از وقت مجاز خود تجاوز نکنم بخشی را در متن آورده‌ام که می‌خوانم و بخشی را در پاورقی ذکر می‌کنم که اگر از حوصله بیرون نبود می‌خوانید.

بدان لحاظ که روی سخنم با اندیشمندانی است که در زمینه حقوق بشر صاحب تفکر و تأمل و تحقیق و تالیف و اندیشه‌اند، سفارشی دارم و خواهشی - سفارش آن که اگر مطالبم در طول دانش پیشین شما نبود، حجاب به جان شنیدن روح کلام ناقص نگردد و خواهشم آن که با من چنان همراهی کنید که گویا خود سخن می‌گویید تا نارسایی کلامم با عنایت بیشتر جبران گردد، سعی در کشف مکنوناتم نمایم و با من بیاندیشید، در فضای فکری‌ام قرار گیرید و مطلب را از آن خود بدانید به گونه‌ای که بیش و به از من بتوانید از آن دفاع ذهنی کنید آن گاه با هم به آنچه گفته خواهد شد نظر خواهیم افکند، اگر مقبول عقل بود قوامش دهیم، اگر ایراد داشت اصلاحش کنیم و اگر از بنیان ناصواب بود مردودش بدانیم و به فراموشیش بسپاریم^۱.

در همین جا بگویم که به آنچه می‌گویم هم اکنون باور دارم اما هنوز در انتظار نقد برای اصلاح یا رد برای رها کردن یا تایید برای یقینم. نتایج بحثم چنین است:

الف- اعلامیه جهانی حقوق بشر بیشتر یک توافق بین‌الدولی است تا یک تفاهم بین‌المللی.
ب- اعلامیه جهانی حقوق بشر ماهیتاً حقوق بشر نیست، بلکه با تسامح، حقوق هم‌نوعان یا حقوق مردم است.

ج- در اسلام، انسان، بشر، آدم، بنی‌آدم موضوع حقوق به معنای عرفی آن نیستند، آنچه موضوعیت می‌یابد حق‌الناس و تقسیمات زیر مجموعه‌ای آن است.

۱. به نفس خویش دو هشدار مهم داده‌ام. یکی آن که با کمال اخلاص تقوای علمی را سرلوحه قرار دهم و ظرفی شوم برای نوشیدن هر نقد، بی‌مجادله و آماده‌گردم برای پس گرفتن کل سخنم اگر یافته‌م که نا صواب اندیشیده‌ام. دوم آن که اگر دانستم عده‌ای دانشسته‌اند چه می‌گویم با حفظ حرمت آنان از میان به در نروم و گمان می‌کنم دومی در حوزه مصلحت‌اندیشی ازاولی سخت‌تر است.

لذا یک بار عنوان Human Rights به جای Man's Rights یا واژه‌های دیگر، نوعی گرفتاری در مفاهیم را موجب شده و یک بار دیگر ترجمه Human Rights در فارسی به حقوق بشر و در عربی به حقوق انسان در جهان اسلام تبعات نه چندان مثبتی را در پی داشته است.

د- تفاهم در مبانی حقوق بشر یا حقوق انسان به دلیل تفسیرهای مختلف مذاهب و مکاتب از انسانیت و بشریت اگر محال عقلی نباشد در عنصر کنونی که ده‌ها مذهب و مکتب، طرف‌داران فراوان دارد غیرمحتمل می‌باشد اما توافق بر سر حقوق مردم یا حقوق هم‌نوعان نه تنها غیر ممکن نیست بلکه بخشی از آن تحصیل حاصل است و تلاش انبیا الهی صلوات الله علیهم اجمعین و حقوق دانان و فلاسفه و معماران اجتماعی دردمند و فداکاران همه جوامع انسانی بی‌ثمر نبوده و بخشی از این حقوق شناسایی شده و مورد توافق ملل مختلف قرار گرفته و شناسایی بخش‌های دیگر می‌تواند به طور جدی در دستور کار قرار گیرد و نه تنها مورد توافق، که مشمول تفاهم گردد.

اجازه می‌خواهم قبل از آن که مباحثی که منجر به نتایج فوق می‌شوند را ارائه کنم بگویم که نه تنها در زمینه حقوق بشر متخصص نیستم بلکه اصولاً از حقوق بسیار کم می‌دانم اما گاه ناخود آگاه و گاه به حسب ضرورت به این مسئله به جد اندیشیده‌ام^۱ و اکنون در این زمینه ذهنم طوفانی است و وقتی به قرآن رجوع می‌کنم تا در آن کتاب عظیم، حقوق هم‌نوع و نفس و اناس و بشر و انسان و آدم و بنی آدم و ... که هیچ کدام مترادف با دیگری نیست را پیگیر شوم دلم نیز از شوق یافته‌ها شیدا می‌شود لذا این شیدایی و طوفان ذهن بی‌گمان به قلم نیز می‌دود اما تلاش وافر کرده‌ام آنچه عرضه می‌کنم از شیدایی تهی باشد ولی می‌دانم که از طوفان ذهن مصون نیست لذا اگر کمی در هم‌آمیختگی مباحث را در آن شاهد بودید خرده مگیرید و بر من ببخشایید.

۱. اوج توجهم توفیق اجباری بود که سال گذشته نصیبم گردید؛ بنا به پیشنهاد اداره حقوق بشر وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران دبیر سمینار بین‌المللی شناخت و مبانی حقوق بشر در تهران گردیدم که در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی برگزار گردید. لذا ناگزیر بودم که مقالات رسیده را به دقت بخوانم و ارزیابی کنم؛ برای جمع‌بندی نهایی هم ناچار بودم که بیش از یک مستمع مدعو به سخنرانی‌ها گوش بسپرم. چهل تن از دانشمندان برجسته این مقوله از کشورهای مختلف در محیطی صمیمی و آزاد، آخرین یافته‌های خود را عرضه کردند اما جمع‌بندی مطالب گفته شده، نه در جلسه پایانی که حتی در پایان هر جلسه نیز عملاً غیر ممکن می‌نمود، چرا که مخرج مشترک بسیار کم و تفرق در دیدگاه‌ها به عدد سخنران‌ها بود. تردید کردم که شاید نقص این سمینار باشد که چنین است. به مجموعه مقالات سمیناری که دو سال قبل در دانشگاه تهران برگزار شده بود نیز رجوع کردم و دیدم در آنجا نیز وضع به همین گونه است. به مجموعه مقالات سمیناری که در ۱۵ سال پیش در کویت برگزار شده بود سری زدم. آنجا نیز چنین بود. از آن پس ده‌ها مقاله را از این حیث واریسی کردم، دیدم هرکجا به کلیت مبانی عنایت شده اختلاف دیدگاه‌ها حتی در میان علمای مغرب‌زمین نیز از زمین تا سهیل است و هرکجا بحث در مبانی نیست، تقارب فکری قابل لمس تراست و آن هنگام که دامنه بحث به حوزه سیاست راه می‌یابد، اختلاف نظرهای بنیادین در مبانی رنگ می‌بازد و اختلاف نظر در مصادیق بروز می‌کند (کشورها یکدیگر را به نقض حقوق بشر متهم می‌کنند) و این باعث شد که به اصل حقوق بشر بودن اعلامیه حقوق بشر تردید کنم. البته جرقه اصلی را با پیش‌زمینه‌ای که ایجاد شده بود سخنرانی آقای دکتر سروش زد که بعدتر اشاره خواهم کرد.

الف- اعلامیه جهانی حقوق بشر بیشتر یک توافق بین الدولی است تا یک تفاهم بین المللی

قابل لمس ترین دلیل و شاهد مثال زنده این مدعا احساس ضرورت برگزاری همین کنفرانس است، چرا که بیش از ۴۰ سال است اعلامیه را غالب دولت ها مورد پذیرش قرار داده اند اما امروز دانشمندان در مبانی اعلامیه جهانی حقوق بشر به بحث نشستند و اگر روزی فرارسد که بین علمای سه دین بزرگ ابراهیمی یعنی اسلام و مسیحیت و یهود تفاهم در مبانی حاصل گردد معلوم نیست که این تفاهم برای پیروان کنفوسیوس و بودا و دیگر مذاهب هم قابل تسری باشد و به گمان من بنا به دلایل زیر تفاهم بین المللی در تمام مفاد آن اگر اصلاحات ضروری صورت نگیرد حاصل شدنی نیست.

۱- مغالطه ای را در عنوان دارد که مانع درک محتوای آن می شود.

۲- محتوای آن به تمامی مورد توافق همه ادیان و مذاهب و فرهنگ ها نیست.

۳- بیش از آن که جهانی باشد سرزمینی است و مهم تر آن که حتی نمی توان ادعا کرد که برابند دیدگاه های غربی نسبت به حقوق انسان است.

۴- بیشتر یک توافق سیاسی - اجتماعی بوده است تا نتیجه مطالعات حقوقی، فلسفی، مذهبی یا کشف حقایقی از حقوق انسان یا واقعیتی ریشه دار در ناموس طبیعت^۱.

با این حال اکثریت روشن فکران و دولت مردان در بیشتر جوامع به رغم آن که نمی توانند مبانی آن را با مغالطه ای که در آن است با مبانی اعتقادی خود به طور کامل منطبق سازند بنا به مصالحی می گویند و من نیز با ملاحظه وضعیت نظام سیاسی بین المللی می گویم که هم اکنون پاره اش نمی توان کرد و به زباله دان افکند و نمی توان بدان بی اعتنا بود و به طور کامل بی خاصیتش انگاشت و بلافاصله نیز اضافه می کنم که نمی توان به تمامی اجرایش کرد که به تمامی اجرا شدنی نیست و نه می توان به تمامی اجرایش نکرد و به تمام بندهای آن معترض بود.

نا دیده اش نمی توان انگاشت به دو دلیل:

الف) پشتوانه دارد؛

ب) ظاهرا جایگزین ندارد؛

۱. به جز مورد اول که به آن خواهم پرداخت، سه مورد دیگر را بی نیاز از اثبات می دانم. اگرچه می دانم که تکرار مدعا اثبات مدعا نیست اما کسی هم نیست که نداند در باب سه مورد اخیر ده ها مقاله و کتاب قابل توجه به رشته تحریر در آمده است. من خود لنگ لنگان به به موارد فوق رسیده ام بی آن که قبلاً آن مقالات را دیده باشم و به زودی دانستم که آن قدر مسئله بدیهی است که حتی قبل از من، آنان که کودکان ترند هم این موارد را به خوبی یافته اند و آنها که هوشیارترند بهتر از من و عمیق تر آن را بیان داشته اند؛ لذا توضیح واضح ضرورتی ندارد.

الف) پشتوانه آن زمینه‌های زیر است:

- ۱- غالب دولت‌ها آن را پذیرفته و سپس به میثاقین پیوسته‌اند.
- ۲- در حقوق بین‌الملل، روند نهادی شدن را طی می‌کند. (اثرات بیانیه شبه حقوقی می‌شود)
- ۳- خلأ ایدئولوژیکی نظام بین‌المللی را تا حدودی پر کرده است.^۱
- ۴- در نظم سیال کنونی قبل از خلع سلاح و محیط زیست در دستور کار قرار گرفته است.^۲
- ۵- یک سازمان بزرگ بین‌المللی پشتیبان آن است.
- ۶- افکار عمومی را بالنسبه تسخیر کرده است.^۳

ب) ظاهراً جایگزین ندارد:

- ۱- موارد فوق عرصه جایگزینی را بر آن تنگ کرده است.
 - ۲- تجدید نظرهای توسعه‌ای «الحاقیه‌ها» احساس جایگزینی را از بین برده است.
 - ۳- جایگزین‌های احتمالی دیگر تقلیدی بوده و از همان ابتدا خود را محدود کرده‌اند.
- بنا به دلایل فوق امروزه اعلامیه جهانی حقوق بشر در زوایای سیاست بین‌الملل نفوذ یافته و به دور

۱. به مفهوم نظام سیال بین‌المللی در طی سه مقاله با عنوان «نظام سیال بین‌الملل»، «جایگاه طبیعی کشورها در نظام سیال بین‌الملل» و «جایگاه ایدئولوژی در نظام سیال بین‌الملل» که برای سه سمینار تهیه کرده بودم و هر سه در روزنامه کیهان چاپ شده است به تفصیل پرداخته‌ام. مجمل آن اینست که: هم‌اکنون جهان یک قطبی نیست بلکه وضعیت سیال دارد و هم‌اکنون کشورها می‌توانند در جایگاه طبیعی خویش قرار گیرند، چرا که برابند عوامل متشکله قدرت هر کشور به طور جدی مانع خنثی کننده ندارد و اما ایدئولوژی از دیدگاه صرفاً سیاسی دودسته است. یک دسته آنها که ابزار چرخش یک نظام یا نهاد هستند مانند ناسیونالیسم و دسته دیگر مجموع باورهای فلسفی و مذهبی که پاسخ یک نیاز فطری و ذهنی می‌باشند و هر دو در این نظام سیال به عرصه آمده‌اند. در سیستم داخلی، ناسیونالیسم به عنوان ابزار چرخش نظام و اسلام خواهی و بازگشت به مسیحیت به عنوان نیازهای فطری به شدت مطرح شده‌اند و در سطح بین‌المللی که ایدئولوژی ابزاری در سیستم بین‌المللی مبارزه با کومونیسم یا تبلیغ آن بود جایش را به حقوق بشر داده است.

۲. رجوع شود به پاورقی قبل.

۳. از آن زمان که قوانین حمورابی را نوشتند تا به امروز که اعلامیه جهانی حقوق بشر را بشریت تجربه می‌کند چهار هزار سال قوانین ورز خورده‌اند و چنان وانمود شده است که این اعلامیه چکیده ای از محاسن همه آنهاست و بعضی ساده لوحان نیز استدلال می‌کنند که اگر فراگیرتر و اکمل‌تر از آن قانونی بین‌المللی در زمینه حقوق بشر وجود داشت، به طور طبیعی همان جایگزین این اعلامیه می‌گردید؛ که البته این استدلال به آن می‌ماند که بگویم به دلیل آن که زبان انگلیسی بین‌المللی و فراگیر شده پس کامل‌ترین زبانهاست. حال اگر دلایل فراگیری آن در چنین وسعتی بگذریم و ببینیم که در نیمه دوم این قرن یگانه مقررات بین‌المللی است که به صورت اعلامیه بروز کرده و تا حدود زیادی اذهان روشن فکران جوامع را به خود مشغول داشته‌است و کلیت آن با استقبال زایدالوصفی روبرو گردیده است می‌توان ادعا کرد که اعلامیه‌ای جهانی است اگرچه از لحاظ فلسفی و فرهنگی و مذهبی جهانی نباشد. بسیاری از روشن فکران جهان، حتی مذهبی‌ها به این باور رسیده‌اند که اعلامیه جهانی حقوق بشر یک حداقل ضروری است اگرچه با زور و فریب و مغالطه و یک جهان بینی شرکت‌آلود یا انسان محوری جهانی شده باشد و وجود آن به از هیچ است؛ آن هم در جهانی که حکومت‌های نامقبول و احياناً نامشروع کم نیستند و برای استحکام پایه‌های حکومت خود از هیچ جنایتی ابايي ندارند، هوشیاران جوامع می‌توانند از چنین امکانی حسن استفاده را ببرند و بی توجه به مبانی آن، رفتار غیر عادلانه و ضد بشری دولت‌ها را تعدیل نمایند.

افکندن آن اگر تعلیق به محال نباشد دوران ذهن و هم اکنون غیر محتمل و لااقل بسیار دشوار است.^۱ و اما چرا قابلیت اجرا ندارد و یا به تعبیر درست تر به تمامی، قابل اجرا نیست. علاوه بر چهار عاملی که مانع به وجود آمدن یک تفاهم همه جانبه بین المللی در مبانی آن می شود، موارد ذیل نیز مزید بر علت می گردد:

۱- وجود ظاهری دموکراسی، حداقل زمینه اجرای آن است که چنین امری در همه جوامع محقق نشده است.^۲

۲- به همان میزان که پشتوانه سیاسی دارد ابزار مثبت و منفی سیاسی نیز شده است و دولت ها با آن برخورد سیاسی خواهند کرد.^۳

۱. شواهد ظاهر دلالت می کند که در عرصه سیاست روند ارزشی تر یافته و قرائنی در دست نیست که نشان دهد شأن آن در نظام فعلی رو به افول می رود حتی جمهوری اسلامی ایران که قاعدتا به دلیل اعتقاد به انفکاک پذیری دین از سیاست و انطباق سیاست با مذهب و نه بالعکس بیش از هر دولتی در مبانی اعلامیه جهانی حقوق بشر باید سخن دیگر داشته باشد که دارد در حال حاضر در سیاست اعلامیه مخالفت اصولی با میثاقین را اعلام نداشتند و در کمیته های مربوطه عضویت فعال دارد اما در عمل تنها در زمینه هایی که مفاد بعضی از بندها با فقه سازگاری بین دارد به احکام فقهی عمل می شود. البته میثاقین را بسیاری از کشورهای اسلامی با تحفظ پذیرفته اند. عجیب آن است که دولت آمریکا که سالهاست پرچم دار آن شده علی رغم میل سنای آمریکا بوده که به تازگی پیوستن به میثاقین را تصویب کرده است، اسرائیلی ها که در تئوری نمی توانند آن را بپذیرند (به دلیل برتری قوم یهود) نیز در مواضع اعلامیه علیه آن موضعی ندارند. دولت های عضو کنفرانس اسلامی که اعلامیه حقوق بشر در اسلام را مورد پذیرش قرار داده اند، پذیرش آن اعلامیه را به معنای انصراف از پیوند به میثاقین جهانی حقوق بشر تلقی نمی کنند.

۲. به ارزش دموکراسی توجهی ندارم چرا که در تئوری سیستم حکومتی فوق، دموکراسی نیز متصور است اما در تئوری نحوه شکل گیری نهاد های حکومتی در سیستم های دموکراسی اجازه می دهد که لاقط نقض حقوق افراد و جمعیت ها در داخل همان سیستم قابل رسیدگی باشد.

۳. نظام سیاسی با مقولات غیر سیاسی هم برخورد سیاسی دارد و به طریق اولی با مقولات سیاسی برخوردی سیاسی تر، دو گزارش بی در بی، ولی نقیض یکدیگر آقای گالیندویل از وضعیت حقوق بشر در ایران به عنوان یک شاهد مثال، چرا که شرایط داخلی آن قدرها انعطاف پذیر نیست که در طی مدتی کوتاه وضع ناهنجار حقوق بشر به وضع خوب میل کند و به سرعت از وضعیت خوب به وضعیت ناهنجار، لذا بی محابا نیز می توان گفت که متدولوژی تهیه گزارش ها متأثر از شرایط سیاسی خاصی بوده است. شاهد مثال دیگر برخورد شگفت آور غرب با مسئله انتخابات الجزایر، با مسئله حجاب در مدارس فرانسه، بی تفاوتی نسبت به کشتار مسلمانان در بوسنی و هرزه گوین و میانمار، شاهد مثال صدم تضییع حقوق مردم بیچاره عراق که به چهار جنگ ناخواسته تن در دادند که تمام این جنگ ها به زبان مردم بود و شاهد همیشگی آوارگی فلسطینیان و بدیهیت ترین و مخوف ترین شاهد مثال، اردوگاه های کار اجباری در رژیم کمونیستی شوروی سابق که ۷۰ سال بشریت را زرد ولی در صحنه سیاست به عنوان یک ابر قدرت عمل می کرد و اگر تنها بدبینانه بدان ننگریم و بپذیریم که گاه به عنوان ابزار سیاسی هم مثبت عمل کرده است اگر بخواهیم شاهد مثال برترایشیم یا بیابیم می توانیم. من از ایران قبل از انقلاب اسلامی مثال می آورم که بسیاری این مثال را شاهد آورده اند با مطرح شدن نقض حقوق بشر در رژیم شاه و گزارش های تکان دهنده در خارج و داخل کشور از ساواک که جهنمی برپا کرده بود ساواک را به در دسر های جدی کشانید و کارتر را مجبور ساخت که ژست حقوق بشری بگیرد لذا به طور چشم گیر فضای تنفس باز شد و از بازداشت های فردی و جمعی به رویه و شکنجه های غیر قابل وصف و اعدام های بی دریبی در بهترین و آگاه ترین مردان جامعه آن روز ایران کاست. اگر چه تفسیرها در این زمینه متفاوت است و همگان اتفاق نظر ندارند که ژست حقوق بشری کارتر ساواک را علیل کرده است بلکه عده ای فشار افکار عمومی داخلی را منشأ فشار خارجی قلمداد می کنند اما به هر صورت تاثیر فشار تشکیلات حقوق بشری خارجی بر حکومت پلیسی و رعب آور شاه انکار ناپذیر است هر چند یک مصلحت یا حماقت سیاسی یا سیاستی اجتناب ناپذیر پشت قضیه نهفته باشد. لذا با چنین استدلالی بعضی روشن فکران که در مبانی نیز نمی توانند با کل اعلامیه سازگاری نشان دهند آن را من حیث المجموع مثبت ارزیابی می کنند که البته اگر به ماهیت استدلالی اینان نیز توجه شود می بینیم در نهایت از موضع یک مصلحت اندیشی سیاسی است اگر چه در حاشیه نیز توجیهات حقوقی و فلسفی و فقهی و اجتماعی هم کم نیست.

۳- ضمانت اجرای آن نه به تمامی، ولی از وجه غالب در خارج از اعلامیه تعبیه شده است. و اما چرا نمی‌توان آن را به طور مطلق، لقی نمود و هیچ بندی از آن را اجرا نکرد؟ دو گونه پاسخ دارد، یکی آن‌که بعضی مواد آن، قبل از درج در اعلامیه، با ارزش‌های فرهنگی همه جوامع متمدن امروزی سازگاری دارد و ضدیت با آن ارزش‌ها قبل از آن‌که با بندهای اعلامیه منافات داشته باشد با ارزش‌های فرهنگی هر ملتی در تضاد است.^۱

دیگر آن‌که به هم پیوستگی سیستم بین‌المللی، حاکمیت دولت‌ها را در مطلقیت کم‌رنگ نموده و برای تنفس سیاسی در فضای چنین سیستمی حکومت‌ها و ادار می‌شوند که تا حدودی به آنچه ارزش‌های بین‌المللی تلقی می‌شود و در اعلامیه نیز تجلی دارد پای بندی نشان دهند.

ب- اعلامیه جهانی حقوق بشر ماهیتاً حقوق بشر نیست بلکه با تسامح ۲، حقوق هم‌نوعان یا حقوق مردم است.

ج- در اسلام، انسان، بشر، بنی آدم، آدم، موضوع حقوق بشر به معنای عرفی نیست؛ آنچه موضوعیت می‌یابد حق الناس و تقسیمات زیر مجموعه‌ای آن است

به مباحث این دو نتیجه با هم می‌پردازم چرا که از دومی به اولی رسیده‌ام و اگر اولی را نگویم دومی نیز روشن نیست لذا اختلاط این دو بحث با هم ضرورت دارد.^۳

۱. مانند مسئله برده‌داری در ماده ۴، به دلیل ممنوعیت برده‌داری در ماده چهار اعلامیه نیست که برده‌داری به شکل سنتی آن مطرود شده و ضد ارزش تلقی می‌گردد؛ حال آن‌که زمانی در بعضی جوامع، شرافت اشراف به تعداد بردگان آنها اندازه‌گیری می‌شد و اکنون چه اعلامیه باشد و چه نباشد، برده‌داری به شکل سنتی یک ضد ارزش است و به شکل مدرن که هنوز ضد ارزش تلقی نمی‌شود، اعلامیه ناتوان تر از آن است که آن را ملغی کند و این کار معماران اجتماعی است.

۲. ترمینولوژی هر موضوع باید لااقل در همان موضوع دقیق باشد. در عنوان اعلامیه جهانی حقوق بشر این تسامح شاید تعددی بوده است که در آن صورت می‌توان گفت که سفسطه است؛ زیرا از لحاظ روان‌شناسی Human Rights از واژه‌های دیگر جذاب‌تر می‌باشد اما در بندها هم مسامحه کم نیست مانند Man and Man Kind, Common People و ... که در بندهای مختلف به جای یکدیگر به کار می‌رود.

از چند تن از همکارانم خواستم که در زبان‌های فرانسه، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیولی، روسی، عربی، چینی، رومانیایی تفحص کنند ببینیم آیا در آن زبان‌ها هم این تسامح تسری یافته است یا نه، متأسفانه پاسخ آری بود و این نشان‌گران است که متن اعلامیه، حقوقی نیست و بیشتر برای یک توافق آماده شده است که البته بی‌تأثیر از شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، ادبی، مذهبی آن دهه نیز نبوده است شاید اگر امروز آن را تهیه می‌کردند کمی دقیق‌تر می‌بود.

در همین جا بگویم با آن‌که بر این باورم که در قرآن کریم واژه‌های انسان و بشر و آدم و بنی آدم کاملاً با مفاهیم متفاوتی کاربرد دارند در طی این مقاله خود نیز مسامحه کرده و از ادبیات فارسی پیروی کرده‌ام و لفظ بشر و انسان و آدم را به دقت از هم تفکیک نکرده‌ام.

۳. در سخن‌رانی آقای دکتر عبدالکریم سروش در سمینار تهران دو نکته جالب توجه بود یکی آن‌که حقوق بشر فرا دینی است بدین معنا که افراد در انتخاب دین، دینی را برمی‌گزینند که انسانی‌تر است و حقوق آنان را بهتر ملاحظه می‌کند، دیگر آن‌که در مشرق زمین بالاخص در جهان اسلام، قلوب و اذهان به تکالیف منعطف است، حال آن‌که در غرب، بالاخص در دوران سیطره اومانیسم، اذهان به احقاق حقوق میل دارد. به همین دلیل با آن‌که اسلام دینی انسانی است اما حقوق بشر در آن مسئله مسلمین نبوده است. پاسخ

در عنوان اعلامیه جهانی حقوق بشر مغالطه‌ای صورت گرفته که از کثرت ظهور مخفی مانده است و آن مغالطه به غالب زبان‌های زنده دنیا تسری یافته ولی در جهان اسلام بیش از هر فرهنگی مشکل آفرین شده است. مغالطه این است که محتوای آنچه در بند بند اعلامیه آمده با غمض از ایرادهای حقوقی و اختلاط مفاهیم فلسفی و سیاسی با مفاهیم حقوقی، ماهیتا حقوق بشر نیست بلکه حقوق هم‌نوع یا حقوق مردم است و سرچشمه بسیاری از اختلاف نظرها در وجود چنین مغالطه یا مسامحه‌ای است.^۱

با این فرض وارد این بحث می‌توان شد که کسی تردید نداشته باشد که در حوزه معارف مختلفی که انسان موضوع آن است، انسان با تعاریف توصیفی متناسب با آن معرفت، مورد بحث قرار می‌گیرد.^۲ حال اگر از این بحث دقیق و پرجنجال بگذریم که آیا به واقع انسان با مفاهیم مختلف وارد معرفت‌های گوناگون می‌گردد یا هر معرفتی با مفهوم ثابت از انسان و جهی از آن را مطالعه می‌کند و به همین اندک

ایشان راتنی چند از دانشمندان حاضر در جلسه فرمودند که به گمان من پاسخ این دانشمندان شبهه‌ای که ایشان نمودند را رفع نمی‌کرد. در آن لحظه ذهنم طوفانی شد و در یک بی‌زمانی آنچه از اسلام می‌دانستم همگی در ذهنم رژه رفتند. جنگ‌های اسلام به ذهنم آمد که حتی وقتی خلفای جور هم حاکم بوده‌اند باز تا حدودی انسانی بوده است، برایم شگفت می‌نمود دینی که برای ریزه‌کاری‌های زندگی روزمره آداب و احکام دارد، نه تنها برای جنگ و صلح و ازدواج و دیه و قصاص و محکمه که برای مجامعت و تخلیه هم آداب دارد چگونه ممکن است از حقوق انسان غفلت کرده باشد. تا آن‌که ذهنم روی واژه حق ایستاد. واژه‌ای که از سویی نام شورانگیز خداست و عارفان و سالکان او را به این نام بیشتر ندا می‌کنند تا دیگر صفات و از سویی دیگر درستی مطلق را معنا می‌دهد و عنوان ارزشی می‌گردد برای آن‌که مطالعه کردن را خوب می‌داند (محقق) و سپس جمع آن حقوق می‌شود که مشتی بایدها و نیایدهاست در مقابل قانون و جالب آن‌که در فارسی مواجب را هم معنا می‌دهد که عنایت است به حق مادی افراد در ازای کار، سپس نام لطیف خداوند در کنار واژه ناس می‌نشیند و می‌شود حق الناس. لذا اکنون به جرأت می‌توانم گفت که اسلام ابتدا به حقوق عنایت دارد و برای آن‌که حقوق ضایع نشود به تکلیف امر می‌کند. و اما چرا حقوق ناس و نه انسان؟ زیرا مردم تفسیر بردار نیست. کلی مشکک نیست، سرزمینی نیست، اما انسان هست، اگر حقوق انسان مطرح می‌شد آنگاه جای سوال بود که کدام انسان؟ لذا اکنون بر این باورم که ((حق الناس)) عنوان حقوق جهانی اسلام است در همه زمان‌ها.

۱. البته اگر این مغالطه هم رفع شود این گونه نیست که ناگهان اختلاف نظرها به اتفاق نظر مبدل گردد، چه در مکاتب حقوقی متفاوت، مباحث هم چنان با دیدگاه‌های مختلف ادامه خواهد یافت اما رفع این مغالطه لاقول دو خاصیت دارد، یکی آن‌که موضوع بحث را واحد می‌نماید چرا که امروزه نه تنها در میان علمای غرب و علمای اسلام موضوع بحث واحد نیست بلکه حتی در میان دانشمندان غرب و همچنین میان علمای اسلام هم بحث بر سر موضوعی واحد نیست.

دیگر آن‌که شاید روشن شود که چرا بزرگان اسلام تا قبل از اعلامیه جهانی حقوق بشر تحت این نام رساله و کتابی ندارند، حال آن‌که این دین در اولین پیام آغازینش که ۵ آیه است در دو آیه از انسان نام می‌برد، از خلق او و دانش او که نمی‌دانست و خدا تعلیم داد. ۲. مثلاً در دانش زیست‌شناسی این اوصاف از انسان که موجودی است که به نیروانا می‌رود یا وجودش قبل از ماهیت آن می‌باشد یا تنها موجودی است که می‌تواند انتخاب کند یا حتی این تعریف منطقی که حیوان ناطق است به همان میزان بی‌خاصیت می‌باشد که گفته شود اشرف مخلوقات و خلیفه خداست یا کرامت ذاتی دارد یا حیوانی قدرت طلب است که حد نمی‌شناسد. امروزه در زیست‌شناسی انسان به عنوان پستان داری که دارای ۴۶ کروموزوم است مورد بررسی قرار می‌گیرد و در پزشکی به آن جنبه از انسان که ((اگر بمیرد از ملک پران شود)) عنایت نیست و مهم‌تر آن‌که نه تنها در حوزه تحقیقات پزشکی و درمان و معالجه که حتی در حیطه اخلاق پزشکی که متأثر از مذهب و فرهنگ و فلسفه و حقوق است باز انسان به معنای آن وجودی که اگر کالبد رها کند به هستی می‌پیوندد توجه نخواهد بود که اگر چنین شود فاجعه پزشکی است. این است که بردامپزشکی و پزشکی انسان با اندک تفاوتی که بنیادین نیست یک متدولوژی حاکم است حال آن‌که در رفتارشناسی، انسان کجا و دام کجا!

که احتمالاً اکثریت می‌توانند بپذیرند که در هر معرفتی وجهی از انسان به عنوان موضوع، مورد‌گزینش قرار می‌گیرد بسنده کنیم و نیم‌نگاهی به اعلامیه جهانی حقوق بشر بیاندازیم می‌بینیم در آنجا وجهی که باید مورد‌گزینش قرار گیرد مبهم است. چه انسانی که می‌تواند موضوع حقوق بشر باشد با انسان فلسفی که هنوز بر سر مفهوم آن توافق حتی میان علمای یک بلاد نیست اختلاطی صورت گرفته است. بی‌گمان حقوق انسان فلسفی هنوز نمی‌تواند مورد توافق قرار گیرد چراکه هنوز نمی‌دانیم از چه موجودی صحبت می‌کنیم. نه در همه زمان‌ها که فقط در زمان حاضر و نه در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم که فقط در غرب و نه در میان الهیون و غیر الهیون که فقط در میان ماتریالیست‌ها دو فیلسوف را از دو مکتب و حتی از یک مکتب بیابد که بر سر تعریف انسان فلسفی به توافق رسیده باشد، آنگاه شاید بتوان امید بست که این توافق در میلیاردها سال بعد در پهنه هستی گسترده گردد. اگر توافق بر سر مفهوم انسان فلسفی نباشد که نیست، چگونه امکان پذیر است که بر سر حق و تکلیف آن تفاهم حاصل شود. آیا آن‌که انسان را موجود ناشناخته می‌داند اگر حقوق موجود ناشناخته را بیان کند مردم را دست نیانداخته است؟ آن‌که وجودش را قبل از ماهیت می‌داند برای وجودش حقوق تعیین می‌کند یا برای ماهیتش؟

بعضی از آنها که عرفان و فلسفه را به هم گره زده‌اند، کوه و دشت و دریا را هم انسان‌های بالقوه می‌دانند و بالفعل، برای آنها کرامت قائلند. بعضی‌ها هم همین موجود دو پای راست قامت را گرگ نامیده‌اند. وحدت وجودی‌ها از انسان چه تصویری دارند؟ مگر تعریف قدیمی منطقی انسان، حیوان ناطق است هم‌اکنون همه آن را قبول ندارند؟ غالباً افراد آگاهانه یا ناخودآگاه، انسان را با معیار انسانیت می‌سنجند که یک کلی مشکک است که بر موجودات دو پا به یک میزان صدق نمی‌کند. ادبیات همه ملل مشحون است از چنین مفهوم مشککی از انسان.

بی‌شک آن‌که او را تابع مطلق از جبر زبان و زمان و مکان و تاریخ و جامعه و ژن می‌داند و انتخاب او را هم در فلسفه جبر توجیه می‌کند، نمی‌تواند از انسان همان تصویر را داشته باشد؛ با آن‌که معتقد است اگر «بچه‌ای افلیج به دنیا بیاید و قهرمان دوشود مقصر خود اوست» کسانی که او را جسمی می‌دانند که در تطور ماده خاصیتی به نام جان با او عجین شده است و اگر این ترکیبات بیولوژیکی برهم ریزد دیگر چیزی نمی‌ماند جز همان مقدار ماده؛ با آن‌که او را روحی می‌بیند که در کالبدی اسیر است با آن‌که تحول ماده را از جان تا روح تعقیب می‌کند، هرگز نمی‌تواند از انسان یک مفهوم در ذهن داشته باشد.

شاید به عدد انفاس خلایقی که می‌اندیشد ادراک از این وجود موجود دارد و شاید عظمت آن در همین باشد که تسلیم تعریف واحد نمی‌شود مگر در حد منطق صوری، حتی یک فرد در طول عمر خویش از انسان یک ادراک واحد ندارد. در یک جمله می‌گوییم و سپس آن را پس می‌گیریم که شاید لفظ انسان فلسفی یک اشتراک لفظی است.

پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی در فلسفه اثرگذارند و تعمق در معارف دینی و شناخت دقیق تر از رموز هستی نیز در جریان است تا ادراک انسان را از مفهوم انسان عمیق تر سازد یا متحول نماید.^۱ اکنون مجموعه معارف انسانی که وجوهی از حقیقتند نمی‌دانیم که دوران جنینی را طی می‌کنند یا هنوز معارف نطفه نبسته‌اند؛ که بدانیم به واقع انسان چیست و پس از آن بجوییم که حقوق و تکالیفش کدام است. اگر چنین مجهولی که انسان می‌نامیم موضوع حقوق قرار گیرد و اگر از من بپرسند که حق او چیست؟ خواهیم گفت که حق او آن است که همچون ابراهیم خلیل (ع) در ساحت عشق، خود ببازد و آنگونه عشق بازی کند که وقتی به آتشش می‌افکنند و جبرائیل می‌پرسد که تورا چه حاجت است؟ می‌گوید که حائل مشو! که محبوب مرا به از تو می‌بیند! و حق دارد که در ساحت

۱. اکنون مفهوم ارزشی انسان به عنوان نیروی کار و نیروی خلاقه از دیدگاه مدیریت در تکنولوژی رنگ می‌بازد. یک وقت فقط انسان می‌توانست چاه حفر کند و آن هم حداکثر ۱۰۰ متر و اکنون مته‌ها تا ۶۰۰۰ متر را هم حفر می‌کنند. یک وقت انسان تنها موجود امانت‌داری بود که می‌توانست پیغام را خوب برساند اما اکنون تلفن و فاکس و... این کار را خیلی بهتر از او عهده دارند، آشپزی را هم دارند به عهده ربات‌ها می‌گذارند. خیاطی را هم ماشین‌ها کم کم عهده‌دار می‌شوند. زمانی عالی‌ترین کاری که دیگر هیچ ماشینی نمی‌توانست آن را تقبل کند فکر کردن بود، اما اکنون کامپیوترهای نسل جدید با هوشند و فکر می‌کنند، البته طبیعی است که مکانیسم عملیات ذهنی با مکانیسم عملیات ماشینی یکی نیست؛ اما نتیجه یکی است مگر نه این است که برای عملیات پیچیده ریاضی نیاز به فکر باز داریم. یک مجموعه عملیات ریاضی که یک ریاضی‌دان می‌توانست آن را در ۱۸۰ سال به نتیجه برساند سال گذشته یک کامپیوتر در ۰٫۰۶ ثانیه پاسخ داد. بعضی از هراس مقایسه بین مغزهای الکترونیکی و مغز انسان با وحشت می‌گویند تا به کامپیوتر برنامه‌ای ندهید قادر به انجام کاری نیست. خوب سوال این است که اگر به انسان هم برنامه‌ای ندهید می‌تواند کاری را به نحو مطلوب انجام دهد؟ به جز پیامبران الهی که خداوند خود مستقیماً به آنها برنامه می‌دهد کدام انسان را می‌شناسید که کلاس زبان نرفته باشد و بتواند ترجمه کند! چه کسی را می‌شناسید که قواعد بازی شطرنج را نمی‌داند و شطرنج بازی می‌کند و در مسابقه برنده می‌شود و کدام مهندس یا معمار را می‌شناسید که از جنگل آمده باشد و شهری را طراحی کند؟ اکنون کامپیوترها که چند دهه بیشتر عمر ندارند در مقایسه با انسان که عمری میلیون‌ها ساله دارد و چندین هزار سال است که با تمدن خویش تجربیات خود را نسل اندر نسل به دیگران منتقل می‌کند در بعضی زمینه‌ها توانایی‌هایی شگفت‌آور نشان می‌دهد. در جلوی انسان می‌نشیند شطرنج بازی می‌کند و غالباً برنده می‌شود، ده‌ها هزار جلد کتاب را در حافظه خود می‌سپارد و هرگاه هر بخشی را خواستید بی‌آن که فراموش کرده باشد تحویل می‌دهد، از مترجمین زبردست بی‌غلط‌تر ترجمه می‌کند و بخش‌هایی از مدیریت‌های کلان جوامع متمدن را عهده‌دار شده است و رفتار غلط آدم‌ها را هشدار می‌دهد و البته هنوز در دست‌های انسان هم چون موم نرم است و تا کنون چموشی چشم‌گیر نکرده ولی جای اشتغال افراد را در بسیاری از پست‌های اداری گرفته است. با این حال از دیدگاه یک مدیر تکنولوژی باعث شده که انسان به نحو خاصی تعریف شود چنان‌که یک مدیر‌گاه تمایزی بین یک کامپیوتر و یک انسان قائل نیست وقتی یک PC به یک اداره می‌رود و به جای ده نفر بازده کاری دارد باعث می‌شود که ده نفر اخراج شوند. لذا در نگاه یک مدیر‌گاه ده نفر انسان با یک کامپیوتر برابرند. لذا نمی‌دانم با ورود جدی تکنولوژی در زندگی بشر و سهمین شدن آن در بخش‌های مدیریتی، ماده ۲۳ در بندهای ۱ و ۲ و ۳ چگونه تفسیر می‌شود!

عشق، اسماعیل فرزند دلربایش را هم به قربانگاه ببرد و کارد بر گلویش بساید و اگر از دومین حق سوال کنند، همان را با مصداقی عجیب تر تکرار خواهیم کرد و از کربلا خواهیم گفت و از حق شهادت و حق چشم پوشی از حق حیات یاران.

خواهید گفت در این کنفرانس علمی و در حضور این علما چه جای سفسطه است؟! خود نیز اذعان دارم که از وجهی سفسطه می‌کنم اما اگر از حقوق انسان می‌پرسید به واقع نظرم را گفته‌ام و در شکر فرم از انسان‌هایی که در لجن زار تمتع و قدرت طلبی و رفاه دست و پا می‌زنند و از حق عشق و ورزیدن محرومند و آنها که اعلامیه را نوشتند هم نظرشان را گفته‌اند ولی ناخودآگاه دچار چنین سفسطه‌ای شده‌اند و شاید در شگفتند که چرا بعضی افراد و ملل از فهم تمام حقی که آنها برایشان تعیین کرده‌اند محرومند. اینست که می‌گویم انسان به مفهوم فلسفی و عرفانی آن حداکثر می‌تواند در هر مکتب فلسفی موضوع حق و تکلیف همان مکتب قرار گیرد که انسان را تعریف می‌کند و هم حق و تکلیف او را مشخص می‌سازد. اما آنچه موضوع حقوق جهانیست، انسان نوعی می‌باشد. همان‌که در زیست‌شناسی و پزشکی و جامعه‌شناسی و اقتصاد و سیاست و از وجه‌گزینی‌های همان علوم، مورد ملاحظه است و همان موجودی است که هر کودکی و هر کودن و زیرکی از هر جامعه‌ای و از هر نژاد و مذهب و مکتبی آنرا می‌شناسد بی آن‌که معیارهای مذهبی و مکتبی‌اش را در نامگذاری آن دخیل کند و هر کس او را از کوه و دشت و دریا تمیزش می‌دهد و با گرگ و میش و روباه و موش عوضی نمی‌گیرد و آنها را در یک نوع و این را در نوعی دیگر جای می‌دهد.^۱

و اما مشکلی که عنوان اعلامیه در جهان اسلام ایجاد کرده، اینست که هم‌اکنون اذهان به سوی موضوعی منعطف شده است که قبلاً با عنوان دیگری موضوعیت داشته و دانشمندان اسلامی برای تعقیب این عنوان جدید، از صفر در آیات و روایات و حقوق اسلامی به تفحص و تحقیق پرداخته‌اند و

۱. شاید بتوانم تا حدودی منظوم را با زبان منطقی این‌طور بگویم که مفهوم انسان ابتدا یک کلی متواطی است که به نوع توجه می‌شود و سپس با معیارهای فرهنگی و مذهبی و فلسفی یک مفهوم مشکک می‌یابد و این دو مفهوم در علوم تجربی مخلوط نمی‌شود اما در علوم انسانی که گاه خلطی صورت می‌گیرد از جمله در حقوق که زیربنای فلسفی و ارزشی دارد اختلاط بیشتر است و در اعلامیه جهانی حقوق بشر اگر اندکی تأمل کنیم اختلاط عیان می‌گردد چرا که در انسان نوعی یا در آن مفهوم کلی متواطی، کرامت و حیثیت ذاتی و وجدان و عقل ظهور ندارد اما در اعلامیه از این واژه‌ها کم نیست. حال چرا می‌گویم مغالطه در عنوان است و نه در محتوا به این دلیل که واژه HUMAN بیان‌گر انسان نوعی نیست بلکه حامل بار ارزشی است و مقدم بر مفاد و بندها و محتواست، لذا مفاد از آن تأثیر پذیرفته است و نه آن از مفاد البته شاید بتوان رد پای تأثیر متقابل را هم یافت. حال اگر گفته شود چه اشکال است که عنوان انسانی باشد خواهیم گفت: لاقلاً دو ایراد آن در اینجا مورد نظر است یکی آن‌که موضوعی که می‌تواند در همه فرهنگ‌ها واحد باشد به علت این خلط دیگر واحد نیست دیگر آن‌که اگر عنوان از انسان مشکک به انسان متواطی تغییر نام دهد، آنگاه اعلامیه می‌تواند واقعاً داخل در علم حقوق شود و منتهای مسائل ارزشی مورد ارزیابی قرار گیرد.

بعضی گمان می‌کنند با امری تازه حادث مواجهند. وقتی Human Rights به زبان عربی ترجمه شد، واژه حقوق انسان را به آن اختصاص دادند و وقتی به زبان فارسی ترجمه گردید، حقوق بشر نام گرفت.^۱ این تفاوت در ترجمه دلالت بر آن دارد که یا این دو واژه به واقع با هم مترادفند یا مسامحه در ترجمه Human صورت گرفته، مترادف است زیرا در فرهنگ محاوره‌ای عربی و فارسی غالباً با اندک تفاوتی به یک معنا به کار می‌رود؛ و مترادف نیست زیرا هر دو واژه، واژه‌هایی هستند که در قرآن با معانی مختلف به کار رفته‌اند و ریشه آنها هم یکی نیست و مفسرین قرآن بر این معنا متفق‌القولند که: در قرآن کریم جای هیچ واژه‌ای را با دیگر واژه نمی‌توان عوض نمود و این تنها به دلیل رعایت نکات ادبی بلکه به لحاظ مفهوم و محتواست. در فرهنگ ادبی و عامه، دو واژه دیگر نیز به نام آدم و بنی آدم وجود دارد که مترادف با بشر و انسان کاربرد می‌یابد و هر دو در قرآن کریم به کار رفته است و جالب آن که نه

۱. اگر Green House و Glass House را به خانه سبز و خانه شیشه‌ای ترجمه کنیم و آنگاه ببینیم که در فرهنگ معماری سنتی ایران چنین واژه‌هایی نیستند بعد تئوری پردازی کنیم که چون در غرب و بالخصوص در انگلیس هوا مرطوب است خانه سبز آبیاری نمی‌خواهد و دوام می‌آورد و چون آفتاب کم است خانه شیشه‌ای می‌تواند نور بیشتر جذب کند اما در خاورمیانه و ایران به علت خشکی هوا آبیاری هر روزه خانه‌های سبز مقرون به صرفه نیست و به علت شدت نور خورشید زیستن در خانه‌های شیشه‌ای طاقت فرساست و به این علل است که این نوع خانه‌ها ساخته نمی‌شوند و طبیعی است که چنین واژه‌هایی در فرهنگ سنتی معماری ما وجود نداشته باشد.

به نظر می‌آید اینها تئوری‌های درستی هستند مشروط بر آن که آدمی باهوش‌تر پیدا نشود و بحث را عوض نکند و نگوید که سبزی خانه‌های سبز، یک اشتراک لفظی است و سبزی آنها در رنگ است که با طبیعت آن سرزمین سازگار می‌باشد و نه در پوشش گیاهی آنها و اما وجود خانه‌های شیشه‌ای به علت آن است که غربی‌ها مسئله حجاب ندارند و می‌توانند آزادانه در خانه‌های شیشه‌ای زندگی کنند. به نظر می‌آید تحلیل‌های اخیر هم چندان بد نیست و ممکن است طرفداران بیشتری داشته باشد مشروط بر آن که رندی پیدا نشود و نگوید در دیوان خاقانی و ناصر خسرو و مولوی و حتی در بعضی اشعار پروین اعتصامی ابیات زیادی است که همگی دلالت بر آن دارد که در فرهنگ معماری سنتی ایران نیز زمانی خانه‌های شیشه‌ای و سبز فراوان بوده است اما به علت زلزله‌خیزی و خشک‌سالی و بدتر از آن وجود استبداد صغیر و هنرنشناسی سلاطین و از همه بدتر ورود استعمار، نه تنها این گونه خانه‌ها ویران شده‌اند که حتی متاسفانه واژه آنها هم از یاد رفته است.

و اما اگر از ترجمه تحت‌اللفظی در گذریم و به ترجمه درست آنها عنایت کنیم که هر دو (گلخانه)) را معنا می‌دهند دیگر این بحث‌های جالب و مقاله‌خیزی‌ی‌صاحبیت خواهند بود. می‌خواهم بگویم ترجمه Human Rights به فارسی حقوق بشر و به عربی حقوق انسان دچار چنین مغالطه‌ای است و همین گونه تحت‌اللفظی بوده است البته با این تفاوت که الحق ترجمه‌هایی زیباست.

من گناه ترجمه را نمی‌توانم به گردن مترجمین بگذارم و آنها را سرزنش کنم چرا که شرایط محیطی و زمانی آن دوره چنین غفلتی را توجیه می‌کند. اکنون هم امری ندارم که حتماً و لابد به جای عنوان حقوق بشر و حقوق انسان، ((حق الناس)) یا ((حقوق مردم)) را به کار ببریم اما در تحقیق و مطالعه و تفحص در قرآن کریم و روایات باید یادمان باشد که چه چیز را تعقیب می‌کنیم. به دو اثر منفی این ترجمه‌های مسامحه‌انگیز که هم اکنون برایم بسیار آزردهنده شده است اشاره می‌کنم تا در فرصتی دیگر به اشکالات آن بپردازم:

۱- آنچه خود داشت زیبگانه تمنای می‌کرد. چنین است که نتیجتاً بر خورد روشن فکران جهان اسلام با مسئله حقوق بشر منفعلانه می‌باشد. ۲- شروع تحقیقات به اعتبار اینکه با مسئله‌ای تازه مواجه هستیم در قرآن و روایات از صفر آغاز می‌شود و نتیجه آن که در مبانی هم اختلاف نظر بروز می‌کند. زیرا اگر منطقی بر تحقیق حاکم باشد باید اعراب از واژه انسان در قرآن آغاز کنند و فارسی‌زبانان از واژه بشر سپس به دیگر واژه‌ها بپردازند و این خود از همان ابتدا نتایج بحث را روشن می‌کند و با آن‌که از این واژه‌ها در گذریم و آنچه در ذهن داریم را بر قرآن حمل کنیم و یا اگر خیلی مراقب باشیم نقل به مفهوم نماییم، چنان‌که اکنون چنین است.

در قرآن کریم، حقوق بشر، حقوق انسان، حقوق بنی آدم و حقوق آدم به معنای عرفی کلمه به طور عیان مطرح است و نه تا قبل از اعلامیه جهانی حقوق بشر چنین عنوانی در فرهنگ محاوره‌ای وجود داشته و نه رساله و کتابی در میان صدها هزار جلد که در طول تاریخ اسلام به رشته تحریر آمده تحت این عناوین نگارش شده است.^۱

و شگفت آور آن که دومین شخصیت جهان اسلام^۲ که اهل سنت و شیعه او را به عنوان فهیم‌ترین فهول عالم اسلام و ادیب‌ترین ادبای عرب و بزرگ‌ترین مفسر قرآن می‌شناسند و سیمای او در تاریخ بشریت انسانی اصیل‌ترین سیمایی است که می‌توان تصویر کرد در کل نهج البلاغه که بیش از ده‌ها بار از حقوق رعیت و والی و نفس و ناس و... سخن‌های لطیف دارد حتی یک بار به حقوق بشر و حقوق انسان، حقوق آدم و حقوق بنی آدم با این الفاظ اشاره‌ای ندارد^۳؛ و اگر تردید کنیم همه کسانی که در طول تاریخ اسلام به موضوعات گوناگون پرداخته‌اند از حقوق انسان و بشر غفلت کرده باشند، محال است کسی که در لحظات احتضار شیر نمی‌آشامد چرا که ضاربش شیر ننوشیده است از ذکر حقوق انسان و بشر غفلت کرده باشد. غفلت از ماست که مناسب‌ترین و عالی‌ترین و نیز ملموس‌ترین واژه‌ای

۱. برای آن که مطمئن شوم تحت نام حقوق انسان و حقوق بشر تا قبل از اعلامیه جهانی حقوق بشر رساله و کتابی در اسلام وجود دارد یا نه، از جناب آقای دکتر حائری که مردی فرزانه است و ریاست کتابخانه مجلس را به عهده داشتند مدد خواستم و پس از رزنجی که به ایشان دادم پاسخ‌شان منفی بود.

۲. حضرت مولای متقیان امیر مومنان علی (ع) اولین امام شیعیان جهان و چهارمین خلیفه جهان اسلام که هم در ساحت عشق و هم در میدان جهاد و هم در عرصه علم و هم در حوزه حکمت دیگر نظیر نخواهد داشت و اوست که لطیف‌ترین و دقیق‌ترین و دقیق‌ترین رموز انسان را در عالی‌ترین واژه‌ها که به هم هم نیاید بیان کرده است در اوج اقتدار که بخشی از یک استان تحت قلمروش ایران امروز و بخش دیگر مصر بود داستان‌های شگفتی از رعایت حق الناس دارد.

خرماهایی که میثم تمار جدا کرده بود را مخلوط می‌کند و به خشم می‌گوید چرا ((مردم)) را دو دسته می‌کنی؟ وقتی به مالک اشتر نامه می‌نویسد می‌گوید: ((مردم)) یا هم دین تو اند و با تو برادر یا نظیر تو در خلق اند. (حقوق هم نوع) ارزش‌ها را برای استحکام حکومت هرگزها نمی‌کند حتی در حد مجاز، وقتی طلحه و زبیر می‌آیند که اجازه بگیرند از پایتخت خارج شوند، اجازه می‌دهد یاران می‌گویند آنها می‌روند تا علیه تو توطئه کنند، می‌گوید می‌دانم اما چگونه آزادی آنها را در حکومت خود سلب کنم؟

وقتی خلخال از پای زنی یهودی به عنوان نهی از منکر می‌کشند و پای آن زن جراحت بر می‌دارد، بر روی خود سیلی می‌زند و فریاد می‌کند که اگر از این ننگ بمیرم که در حکومت من چنین شود سرزنشم نکنید.

علی رغم آن که مسلمین بسیارند گویا عمد دارد از یهودی‌ها قرض کند تا به همگان بفهماند که با غیر هم‌دین ولی هم‌نوع چه باید کرد! آن قدر با غیر هم‌دینان معاشرت دارد که یک یهودی جرأت می‌کند علیه او به دروغ به دادگاه شکایت برد. وقتی به دادگاه احضار می‌شود و قاضی او را با یهودی برابر خطاب نمی‌کند برمی‌آشوبد که چرا در مقابل قانون مساوات را رعایت نمی‌کنی؟! اما وی در جای دیگر با او می‌گوید: روزگار آن قدر مرا خوار ساخت که بگویند ((علی و معاویه)). او هرگز حاضر نیست پیامبر را با خود مساوی فرض کند و از ترادف اسم خود با معاویه چنان در رنج است که او می‌کشد. در نگاه او انسان‌ها هرگز با هم برابر نیستند چنان که در قرآن نیز چنین است. این مردم‌اند که در مقابل قانون مساوی‌اند لذا در نهج البلاغه از حقوق انسان سخنی ندارد هر چه هست از حقوق ناس و تقسیمات زیرمجموعه‌ای آن است.

۳. زحمت تفحص در نهج البلاغه را همسرم تقبل کرد که گاه در تحقیقاتم مرایاری می‌کند و از نتایج کارش، خود بیشتر بهره می‌برد، لاقول همین قدر بیشتر که نزد من محبوب‌تر می‌شود!

که مفهوم حقوق هم‌نوع در آن متجلی است را فراموش کرده ایم یا بی مقدار و دست کم گرفته ایم^۱. عجیب است حتی آنجا که واژه ناس مورد مثال و مؤید کلام قرار می‌گیرد، باز هم آن را نمی‌بینیم چرا که ترجمه غلط و شرایط محیطی، کار خود را کرده است. اعلامیه قاهره را ببینید! عنوانش چنین است: (اعلامیه اسلامی حقوق «انسان») و ترجمه فارسی آن (اعلامیه اسلامی حقوق «بشر») پس از عنوان، با این آیه آغاز می‌شود: (یا ایها «الناس») انا خلقناکم من ذکر و انثی...)

آیه چنان است که سیاق و آوایش به طور فطری برای حقوق مردم به ذهن و دل می‌نشیند اما باز هم از واژه «ناس» که ظهور دارد، غفلت می‌شود و نقل به مفهوم می‌گردد. تا آنجا که دسترسی داشته‌ام

۱. وقتی حق الناس را به جای عنوان حقوق بشر با بعضی روشن‌فکران مطرح کردم عکس‌العمل‌ها متفاوت بود اما در یک نظرخواهی نسبتاً وسیع نظرات مردم و افشار مختلف مذهبی به استثنای تحصیل‌کرده‌های سطح عالی نزدیک به هم بود. یکی از بهترین مکان‌های نظرخواهی را حرم مطهر حضرت رضا (ع) در شهر مقدس مشهد دانستم که مختصات زیر را دارد:

۱- زائرین غالباً متدین هستند.

۲- از افشار مختلف مردم می‌باشند.

۳- از تمام روستاها و شهرها و استان‌های ایران حضور دارند و بعضاً از کشورهای اسلامی نیز زائرینی وجود دارند.

۶ نفر در طی ۵ روز نظرخواهی را عهده‌دار شدند. با متدولوژی جامعه‌شناسی سوالات به صورت عامیانه مطرح می‌گردید. نتایج نهایی در مصاحبه با ۳۰۳ نفر چنین بود.

در قبال این سؤال که حقوق بشر چیست؟

حقوق بشر خوب است! رعایت نمی‌شود. باید رعایت شود ۶۶٪

حقوق بشر یک بازی سیاسی است که قدرت‌ها راه انداخته‌اند ۲۱٪

پاسخ‌های بسیار نامربوط ۱۱٪

اشاره به اعلامیه جهانی حقوق بشر، نحوه شکل‌گیری و اجرا ۱٪

خارج از سوال، پاسخ‌گویی مناسب ۱٪

و اما در قبال اینکه حق الناس چیست همگی مصادیق درستی از آن را برشمردند. البته یک نفر هم آنرا با ناس که افغانی‌ها به عنوان مواد مخدر مصرف می‌کنند، اشتباه گرفته بود و در وصف مضرات آن داد سخن داده بود! به استثنای این فرد، ۱۰۰٪ افراد، مالکیت را به عنوان حق الناس برشمردند. البته یک نفر سرعت مال کافر را مجاز شمرده بود و ۷٪ نیز مال خود برای دیگران حتی کفار حقی قائل بودند.

۹۷٪ حق حیات را برشمردند. ۴٪ گفته‌اند که کافر حربی، منحرف جنسی، خراب‌کار و منافق حق حیات ندارند.

حق امنیت ۱۰۰٪، حق دفاع از ناموس و خانواده و کشور ۱۰۰٪، حق شکایت به محکمه و قضاوت عادلانه ۱۰۰٪، حق شغل ۹۶٪،

حق مسکن ۹۵٪، حق آموزش ۵۲٪.

بعضی از افراد مصادیق حق الناس را بسیار عارفانه بیان کردند. پیرمردی ۶۷ ساله به نام محمد سلیمی زابلی- اهل زابل، شغل کشاورز و پدر دوشهید گفته است: حق الناس آن است که مال مردم نخوری، به اسیر رحم کنی، زنت را زنی، جنازه کافر را هم با احترام دفن کنی، اگر صدام هم به تو پناه آورد پناهش دهی، اگر در محکمه رفتی در هر مقامی که بودی همچون مولا علی (ع) کنار یهودی بنشین و اگر قاضی تورا به احترام نام برد و به یهودی بی‌اعتنایی کرد حق داری به قاضی تذکر دهی، خمس بدهی که مال مردم در آن است، برای بچه‌هایت ارث بگذاری، بچه‌هایت را به دانشگاه بفرستی، اگر دشمن هم به تو سلام کرد پاسخ بگویی، غیبت نکنی که از زنا بدتر است... گمان بد به کسی نکنی، برای کفار هم دعا کنی که خدا هدایتشان کند، اگر رئیس جمهور هم خطا کرد به او تذکر بدهی که اصلاح حکومت از همه حق الناس‌ها بالاتر است.

یک نظرخواهی هم در سه مسجد در تهران انجام شد که نتایج آن تقریباً با نظرخواهی در مشهد مقدس قرابت داشت. نظرخواهی دیگری در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه شهید بهشتی انجام گردید که متأسفانه فرصت نیافتیم آن را استخراج کنیم؛ ولی تا همین جا می‌توانم بگویم که حق الناس در میان روشن‌فکران ما واژه غریب و کهنه‌ای برای بیان حقوق جهانی این نوع است؛ ولی در میان عامه مردم مسلمان ایران، قابل لمس و دارای محتوا است.

هرآنچه در زمینه حقوق بشر در اسلام در دهه‌های اخیر نگاشته شده را خوانده‌ام. عموماً از آیاتی که واژه ناس در آنهاست با نقل به مفهوم^۱ برای حقوق بشر و انسان مثال می‌آورند.

بی‌گمان جایگاه باز شدن مباحث فنی و تفسیری و کلامی و فلسفی این مسئله در قرآن و روایات در این کنفرانس نیست. آنچه قابل ذکر بود و معروض افتاد، اشاره به آن بود که اگر در اسلام حقوق جهانی هم‌نوع را می‌جوئیم، مجهول نیست اگر آن را در حق الناس ببینیم که این مفهوم قدمتی ۱۴۰۰ ساله دارد و در قلوب و اذهان مردم تمکین کرده است و رعایت آن یک تعارف یا مصلحت سیاسی نیست. یک باور مذهبی است. اسم جمعی است که تشخیص بردار نیست. خاصیتش آن است که هم فرد را در بر می‌گیرد و هم جمعیت یک محله تا یک ملت، یک کشور و جمعیت همه جهان در همه زمان‌ها و هر موجودی که در زیر مجموعه واژه و مفهوم ناس قرار گیرد. بدون توجه به آن که به چه دینی و چه عقیده‌ای پایبند است. در چه مرحله‌ای از رشد و کمالات انسانی هر مکتبی است. عالم است یا جاهل. سردر آسمان دارد یا در آخور. از چه نژاد و رنگ و قومیت و ملیتی است. مجنون است یا عاقل. نابغه است یا کودن. موحد است یا مشرک. فاسق است یا مومن. زشت است یا زیبا. هوشیار و هوشمند و اندیشه‌پرور است یا هیکلکی دارد که در آن هیچ است و پوچ. بر ابلیس سجده می‌کند و خود شیطان شده است یا مسجود ملائک شده است و مقرب خداوند. هر که هست و هر چه هست، حقوقی دارد که می‌تواند همه آن را طلب کند و اگر طلب نکند هم باید رعایت کرد و این نکته باریکی است که تامل بسیار می‌طلبد و واژه حق الناس با همه اختصار و کوتاهی بر آن باریک سخن، بلیغ و رساست که مردم موضوع حق‌اند^۲ و نه موضوع حق و تکلیف. مردم به همان جهت که موضوع حق‌اند موضوع تکلیف نیستند. مردم موضوع تکلیف‌اند ولی نه در برابر ناس که در برابر حق الناس.

۱. گمان می‌کنم اگر نقل به مفهوم در فرهنگ محاوره‌ای مجاز باشد در قرآن کریم و روایات باید با تامل بیشتر توأم گردد. شاید به دلیل عدم توجه به حق الناس، واژه‌هایی که صراحت به ناس دارد نقل به مفهوم می‌شود. مثلاً این آیه که غالباً به عنوان حق حیات در حقوق بشر اسلامی مورد استناد قرار می‌گیرد، صراحت به حق حیات نفس و ناس دارد (من قتل نفساً بغير نفس او فاسدافی الارض کما قتل «ناس» جمیعاً و من احیایا فانکما احیانا «ناس» جمیعاً)

۲. شاید بی‌توضیح ثقیل باشد که ناس موضوع حق است اما دریغ که در این مقال تفصیل آن ممکن نیست! اجمال آن اینکه: انسان در مقابل خداوند موضوع تکلیف است (شاید ما خلقتهم الجن و الانس الایعبدون) بر این معنا هم دلالتی داشته باشد.

«فرد حقیقی و حقوقی» در قبال قانون موضوع «حق و تکلیف» است.

«مردم» در قبال مردم موضوع «حق‌اند».

«مردم» در قبال حق مردم «حق الناس» موضوع «تکلیفند».

«مردم» در قبال حکومت ابتدا موضوع حق و سپس موضوع «حق و تکلیف» می‌باشند.

«حکومت» در قبال مردم موضوع «حق و تکلیف» است.

این مثال فطری گویای این مطلب است: مگر نه این است که کودک و از هوش رفته و مجنون و بیمار و سفیه و قحطی زده، همگی از مصادیق مردمند؟ و مگر نه این است که ایشان تکلیف ندارند اما همواره موضوع حق اند؟!

انسان و بشر و آدم و بنی آدم و ناس و ... که به گمان من حلقه واسط آنها با «ناس»، «نفس» است نیز موضوع حق و تکلیف هستند؛ اما در فضایی دیگر که در دانش حقوق و حتی فلسفه حقوق به معنای عرفی آن نگنجد.

آخرین سختم در این مجمل مطول اینکه اعلامیه جهانی حقوق بشر اگر در عنوان و بعضی مواد اصلاح شود، و واژه Human که حامل بار ارزشی است را کنار نهد، آنگاه از لحاظ حقوق بین الملل، اعلامیه‌ای ارزشمندتر می‌شود. اما هم‌اکنون نیز اگر به محتوای آن دوباره نگاه کنیم، جز چند ماده‌ای که از Human Rights تاثیر پذیرفته، بقیه مواد، جزئی از همان چیزی است که مردم مسلمان حق الناس می‌شمرند و برای اثبات این مدعا کافیت قضایای مندرج در مواد را سالبه کنیم؛ خواهیم دید که جز همان چند ماده سالبه، مواد دیگر نه تنها برای مسلمین قابل پذیرش نیست که حتی قابل تحمل و تصور نیز نیست.

به عنوان نمونه ماده ۳ را ببینید:

هیچ‌کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی ندارد!!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این است که نتیجه می‌گیریم بسیاری از بندهای اعلامیه جهانی حقوق هم‌نوع یا حقوق مردم که به غلط حقوق بشر نام گرفته است یک دستاورد ارزشمند بشری است که بی‌تأثیر از مذاهب بزرگ الهی و تلاش معماران اجتماعی دردمند نیست. (هرچند در عرصه سیاست بازیچه سیاست بازی هم قرار گرفته است) اما دریغ که ۴۰ سال است که به سکون رسیده و ورز نخورده است و به منزله وحی و الهام تلقی می‌شود و به گمانم امروز که غرب بیدارتر از چند دهه گذشته است، اگر معماران اجتماعی تکبر نکنند و کمر همت استوار ببندند و به جای آن که مبلّغ شوند، محقق بمانند و همراه تفکر، کمی هم تعقل کنند تا اصلاحات ضروری‌انگونه که شایسته است صورت پذیرد، آنگاه می‌توان گفت که نسبت مصادیق حق الناس در اسلام، به مفاد اعلامیه جهانی حقوق هم‌نوعان، نسبت عموم و خصوص خواهد بود و معتقدین و روشن‌فکران جهان اسلام و حتی همه موحدین جهان بنا به اصل دعوت، مروج و مبلّغ آن خواهند گردید؛ چراکه این نهایت آرزوی موحدین جهان است که رعایت حقوق هم‌نوعان علاوه بر توصیه‌های اخلاقی، در حقوق بین‌الملل نهادینه شود و امروزیکی از پیروزی‌های ادیان بر مکاتب غیر دینی، یعنی همین^۱.

۱. اینکه می‌گوییم نسبت «حق الناس» به اعلامیه حقوق بشر، نسبت عموم و خصوص می‌باشد، بدین جهت است که مصادیق حق الناس کثیر و ادامه‌دار و رو به افزایش است و اکنون بخشی از حق الناس در حوزه حقوق جای دارد و بخش‌های دیگر هنوز در حوزه اخلاق است. نکته قابل توجه اینکه معتقدین مذهبی بنا به فراخور درکشان از مذهب، در عمل بین اخلاق و حقوق فرقی قائل نیستند چرا که هر دو مجموعه بین بایدها و نبایدهاست که شرع تذکر می‌دهد. مثلاً یک مسلمان به همان دلیل که حق ندارد غیبت کند، به همان دلیل حق افترا بستن هم ندارد. حال آن‌که مسئله افترا هم اکنون یک مسئله حقوقی شده است و قابل تعقیب قانونی است، ولی غیبت نکردن هنوز یک مقوله اخلاقی است (شاید به همین دلیل گناه غیبت از افترا بیشتر است). نکته بسیار قابل توجه آن‌که توسعه حقوق در جوامع باعث می‌شود که بسیاری از ارزش‌های اخلاقی کم‌کم حقوقی شوند؛ مثلاً پرداخت حقوق کارگر در اسلام که به قسط توصیه شده است یک امر اخلاقی بوده، حال آن‌که عدل قبلاً در صدر اسلام حقوقی بوده است و اکنون با ایجاد بیمه بازنشستگی و بیمه خدمات درمانی و حق از کار افتادگی، امر اخلاقی قسط رو به حقوقی شدن می‌رود. همچنین مسئله آزادی بردگان و رفتار درست با اسرا که یک امر مؤکد اخلاقی در اسلام بوده اکنون از امور حقوقی محسوب می‌شود و آنچه آرزوی پیامبران الهی و ائمه اطهار بوده تا حدودی محقق شده است. مسئله حفظ محیط زیست برای معتقدین به مذاهب یک امر اخلاقی تلقی می‌شود که کم‌کم روند حقوقی شدن را طی می‌کند، اگرچه به موازات آن مقوله‌ای سیاسی برای تعقیب مطامع سیاسی و اقتصادی هم گردیده است.

اگر تعریف زیبا و لطیف و در عین حال ساده و عوام‌فهم و باز در عین حال صحیح و بدون ایرادی که از «حق الناس» می‌شود را ببینیم که گفته می‌شود آن دسته از اموری است که اگر رعایت نشود، خدا نمی‌بخشد (در مقابل حق الله که بین خود و خدا حل شدنی است) و شرط بخشش آن رضایت مردمی است که حشمان ضایع شده یا جبران آن است، آنگاه می‌بینیم که مصادیق حق الناس خیلی بیش از بندهای صحیح اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌باشد. برای آن‌که گمان نرود بین حقوق و اخلاق در ذهنم خلطی صورت گرفته، این توضیح را ضروری می‌دانم که بگوییم هر باید و نباید مذهبی الزام آور است (البته با توجه به لایکف الله نفساً الا وسعاً) وقتی فقط یک ضمانت اجرا دارد (اعتقاد به ناظری بصیر بر هستی و اعتقاد به معاد) امری حقوقی تلقی نمی‌شود ولی بلافاصله همراه الزام آوری که توانست ضمانت اجرای دیگری بیابد (پاسخ‌گویی در مقابل قانون) حقوقی تلقی می‌گردد لذا آنچه در اسلام حق الناس تلقی

می‌شود می‌تواند کم‌کم ابزار اجرایی بیابد و به حوزه حقوق راه یابد و با به تعبیر درست‌تر پیشرفت‌های حقوق می‌تواند حق الناس را تا سطح قانونی کردن الزامات اخلاقی بالا بکشد. در همین جا ذکر مطلبی را خالی از لطف نمی‌دانم؛ در یک مطالعه اجمالی به نتیجه‌ای رسیدیم که البته نمی‌توانم آن را با قاطعیت بگویم ولی فقط عنوان می‌کنم که علی‌رغم تعدد مکاتب فلسفی غیر الهی و بعضاً ضد مذهبی و برداشت‌های ناصواب و کج‌فهمی‌های مذهبیون از مذاهب خود، جوهره حقوق بین‌المللی به ارزش‌های مذهبی گرایش بیشتر دارد، نه آن‌که مستقیماً از منابع مذهبی استخراج شده باشد بلکه با مبانی مذهبی کمتر مغایرت اصولی دارد، حال آن‌که از گزینستانسیالیسم از نیهیلیسم از اومانیزم در اشکال مختلف، از کمونیسم و سوسیالیسم دولتی و از تصوف انحرافی کمتر تأثیر پذیرفته است. مثلاً اعلامیه حقوق بشریاریس در شرایطی قوام می‌گرفت که استبداد دینی بیداد کرده بود و مکاتب فلسفی گوناگونی نضج می‌گرفت و اعلامیه اصولاً علیه کلیسا بود ولی اکنون که آب‌ها از آسیا افتاده است متن آن اعلامیه با آیین حضرت عیسی (ع) نزدیک‌تر است تا با کمونیسم و سیانتیسم خشک آن دوره در حقوق بین‌الملل مقررات جنگ و صلح به اسلام خیلی نزدیک‌تر است تا به فاشیسم و کمونیسم و ماکاویلیسم که سیطره جدی بر رفتار سیاسی دارد.

البته واقفم که حقوق بین‌الملل به دلیل داشتن فقط یک ضمانت اجرایی ناقص و نداشتن پشتوانه ((معاد)) همچنان بی‌روح است و اگر خدا بر رفتار سیاسی ناظر نباشد رعایت حقوق هم از لحاظ عقلانی تا آنجا توجه دارد که ضمانت اجرای فیزیکی می‌یابد اما وقتی به مواد حقوقی رجوع می‌کنیم چندان نیازمند تغییرات بنیادی نیست تا اگر در آن روح دمیده شود هم قابل پذیرش نباشد. به گمانم پرواز کردن اسیر و رسیدگی به پرورش روحی آن در حقوق بین‌الملل به اسلام نزدیک‌تر تا به کاپیتالیسم و فاشیسم، حداکثر ایرادی که اسلام می‌تواند به حقوق اسرا داشته باشد این است که همه حقوق آنها دیده نشده است حال آن‌که حقوق اسیر در کاپیتالیسم چه

توجیهی می‌تواند داشته باشد جز اینکه سیاست تجویز کند که رعایت آن در بعضی مواقع سودآور است؟ اگر این بحث درست باشد توجیه آن این است که برای تفاهم در مسایل حقوق بین‌الملل راهی جز پرداختن به ارزش‌های مشترک نیست و چون ملت‌ها فقط در مسائل فطری ارزش‌های مشترک دارند حقوق بین‌الملل و مذاهب در حقوق اساسی هم‌نوع به هم می‌رسند. البته از افراط و تفریط و انحراف حقوق بین‌الملل و مذاهب نیز غفلت نباید داشت. زمانی یک مسیحی معتقد بود اگر بر گونه راستش سیلی زدند، گونه چپ را هم جلو آورد و زمانی جنگ‌های صلیبی حمام خون به راه انداخت. زمانی دانشمندان جرم کشف حقایقی از رموز هستی و ابزار عقاید خود به حکم دادگاه‌های شرع کلیسا محاکمه و اعدام می‌شدند و اکنون همان کلیسا زشتی گفتار سلمان رشدی را تقبیح هم نمی‌کند.

همان‌ها که می‌گفتند اعتقاد به گردی زمین حرام است هم اکنون عقشان چنان گرد شده که عده‌ای سقط جنین را هم حرام نمی‌دانند. تاریخ مسلمین نیز چنین بوده است. جنگ‌های ابتدایی که به قصد راهی ملت‌های تحت ستم مجاز بود، در مسلک سلطان محمود غزنوی و صلاح‌الدین ایوبی مایه ظلم گردید. در دوران سیطره استعمار، جهان اسلام چنان به خواب خرگوشی فرو رفت که نه تنها جنگ‌های ابتدایی که حتی دفاع نیز تخطئه می‌شد (اثرات آن در رفتار حکام جهان اسلام نسبت به دفاع جمهوری اسلامی ایران در قبال تجاوز عراق یک شاهد مثال!)!

در حقوق بین‌الملل نیز قاعده حقوقی «عدم دخالت در امور داخلی دیگران» که پرتنگ و تعاب‌ترین قاعده حقوق بین‌الملل بوده و در شعار هنوز هست، چنان تفریطی طراحی شده که دست و بال حکومت‌های مستبد و خودکامه را چنان باز می‌گذاشت که هر جنایتی که می‌توانستند مرتکب می‌شدند و دیدیم که شدند و می‌شوند و اکنون نیز راه افراط را چنان پیش گرفته که قصاص را هم که به تعبیر لطیف قرآن «حیات است برای صاحبان خرد» محکوم می‌کند.

به گمان من، هم حقوق بین‌الملل و هم مذهب در ساحت سیاست هر دو مراقب می‌خواهند. اگر مذهب نباشد مکاتب دست‌ساز انسان، انسان را بیچاره می‌کند و به انحراف‌های بزرگ روانی و اخلاقی غیر قابل برگشت می‌کشاند. به نام حقوق انسان و ننگاری را تجویز می‌کند و بشر را به بن‌بست می‌برد و در غایت نیهیلیسم نتیجه می‌شود. ولی خوشبختانه مذاهب جهانی در حقوق بین‌الملل به‌طور قهری تأثیر مثبت می‌گذارند. عکس آن نیز صادق است. اگر ارزش‌های مذهبی از مرزهای یک ملت و امت فراتر نرود و در جایی نظیر حقوق بین‌الملل نهادینه نشود، مذهبی‌ها نیز در میدان سیاست گاه از لامذهبی‌ها دست کمی ندارند و گاه پیشی می‌گیرند.

دین در دست قیصر تیغ می‌شود و خون می‌ریزد چنانکه شد و دیدیم. ادیان بزرگ همگی انسانی‌اند که اگر نبودند آن همه انسان‌های بزرگ دل‌بدان‌ها گروهی نمی‌گذازدند و در پای آنها جان نمی‌باختند. با این حال یهودیان چنان به انحراف رفتند که هر از چند روزی چند پیامبر را می‌کشتند و سپس به کار و کاسبی مشغول می‌شدند. حتی جسارت کردند و به تعبیر ما قصد کشتن عیسی روح‌الله را کردند و به تعبیر مسیحیان مصلوبش نمودند و مسیحیت که دینی به غایت انسانی است وقت دین رسمی دولت گردید با تمسک به آنچه‌ها که نکردند. حتی در این قرون اخیر متولیان مسیحیت پیشتر از دولت‌مردان جاده بازن استعمار شده بودند و اسلام که دیگر اوج انسانیت است، آن‌گونه که به وهم نیاید) در همان نسل اول خاندان وحی را به امر خلیفه مسلمین و امیر مومنین؛ و به حکم قاضی شرع، شریح؛ در کربلا چنان فجیع و دل‌خراش سربریدند که تاریخ برای همیشه رنگ غم گرفت و آسمان خونین شد.

لذا اگر زور می‌تواند لباس دین بپوشد و جاهلیت می‌تواند مفسر دین شود و دمار از روزگار مردم درآورد، روشن فکران و علمای مذهبی و دانشمندان و فلاسفه و حقوق دانان و علمای علم الاجتماع و معماران اجتماعی متدین را چاره‌ای جز آن نیست که ارزش‌های مذهبی را در سیاست بین الملل چنان تعبیه کنند که هرگاه در جامعه‌ای در میان دولت و ملت دین به انحراف رفت و به جای آن که انسان را از حسیض به درآورد و به فوز و فلاح و هدایت و نور رهنمون شود، ذلت و نکبت به بار آورد و فاجعه بیافریند، بتوانند دخالت مؤثر کنند و مردم را برهانند.

لذا به زعم من خطیرترین وظیفه حکومت اسلامی در قبال حق الناس آن است که مصادیق آن را تا حد امکان در حقوق بین الملل، در حقوق همونوعان تعبیه کند و نهادی سازد و مبلغ و پاسدار آن باشد و به گمان من نسل امروز برای قبول ارزش‌های مذهبی از نسل‌های گذشته تشنه‌تر است.

سخن پایانی‌ام در پاورقی آن‌که اگر علاقه‌مندیم که حقوق همونوعان در همه جوامع رعایت شود چاره‌ای نیست جز اینکه در چهار مکان غیر فیزیکی نهادی شود.

۱- در قلوب و اذهان مردم:

اگر مردم ندانند که حقوق شان چیست، آنچه طلب خواهند کرد خواهش‌های نفسانی آنهاست، نه حقوق شان و اگر بدانند که حقوق شان چیست، خود برای بازستاندن آن راه چاره خواهند جست. حتی اگر لازم شد حکومت‌های مستبد را سرنگون خواهند کرد. هدایت فطری هم دارند جز استثناها، مردم برای احقاق حق خود دیگران را ضایع نخواهند کرد و گاه ملتی چنان به بلوغ فکری می‌رسد که از حق خود به نفع حق غیر در می‌گذرد. ملت ایران را ببینید که پس از هشت سال جنگ و ویرانی شهرهایش و آن همه خیل عظیم شهدا و جانبازان و داغداران و آن همه خاطرات تلخ از فجایع رژیم بغداد، وقتی نیروهای چند ملیتی به بغداد حمله کردند و یک میلیون و سیصد هزار آواره که بعضا در جنگ علیه ایران هم شرکت داشته به ایران پناهنده شدند نه تنها مردم به حکومت برای پذیرش آنان اعتراض نداشتند که حتی با دولت در تامین مایحتاج غذایی و دارویی و پوشاک و درمان چنان همکاری کردند که دولت جان تازه گرفت.

۲- در حقوق بین الملل:

اگر حقوق مردم و هم‌نوعان در حقوق بین الملل به طور جدی، جدی‌تر از آن‌که امروز مطرح است نهادی نشود حقوق دولت‌ها (که به غلط گمان می‌رود تمام حقوق ملت‌ها را هم در بر دارد) بر حقوق مردم می‌چربد و فاجعه به بار می‌آورد آن گونه که دیده‌ایم و می‌بینیم.

۳- در نظام سیاسی بین الملل:

نظام سیاسی ماکیاولیست است اما ظرفیت آن را دارد که کم نباشد. اکنون که نظام سیاسی سیال است و متصلب نشده اگر حقوق هم‌نوعان شناسایی و در آن نهادی شود، فطرت زلال مردم، سیستم را هم به سوی اصلاح می‌برد و از قاعده تاثیر متقابل هم‌نوعان منتفع خواهند شد. در گذشته سیستم سیاسی بین الملل را غرب هدایت می‌کرد همان غربی که خود به شرق و غرب سیاسی تقسیم شده بود اما اکنون هدایت سیستم سیاسی می‌تواند بین المللی تر باشد.

۴- در سیستم سیاسی داخلی:

حکومت در سیستم سیاسی داخلی حتی در اغلب جوامع دموکراسی به نحو پیچیده‌ای به قدرت میل می‌کند که اگر نکند مورد تهدید واقع می‌گردد. وقتی قدرت در سیاست خارجی، عرصه بروز می‌یابد حقوق هم‌نوعان در دیگر جوامع تضییع می‌شود و وقتی در داخل میدان بازی می‌بیند حقوق مردم را در داخل نادیده می‌انگارد. لذا مشکل‌ترین کار جدی نهادی کردن رعایت حقوق هم‌نوع به گونه‌ای که فقط در تاب و شعار نماند و در عمل ثمربخش در همین بخش است.